

## هنر کلامی قرآن

### از منظری دیگر

(فنا بابایی)

#### مقدمه

سخن از اعجاز قرآن، نظرها را معطوف به ادبیات قرآن می‌کند. به همین دلیل اندیشه‌ها و قلم‌های بسیاری به کشف رمز و راز اعجاز ادبی قرآن پرداخته‌اند و حاصل آن صدها و بلکه هزاران اثر خواندنی و ارزشمند شده است. این آثار اگرچه بیشتر به منظور آشکارکردن اعجاز ادبی قرآن تألیف شده‌اند، ولی از همان رهگذر، مفسران را در فهم دقیق‌تر و عمیق‌تر قرآن مدد می‌رسانند. تاریخ تألیف نخستین رساله‌های مستقل در این باره، به اواسط قرن سوم باز می‌گردد. پیش از آن نیز درباره ادبیات قرآن، آثاری را می‌توان یافت؛ ولی بیشتر در لابلای نوشته‌های دیگر که غالباً در تفسیر آیات و شرح معانی آنها است. نخستین آثار مستقلی که موضوع اعجاز ادبی قرآن را وجهه همت خود قرار داده‌اند، تحت عنوان «نظم القرآن» بوده و در حدود سال‌های ۲۵۰ تا ۳۰۰ هجری قمری تألیف شده‌اند؛ از جمله آنچه جا حظ (م ۲۵۵ هـ.ق) نوشت و باقلانی در کتاب اعجاز قرآن، از آن یاد می‌کند. ابوبکر سجستانی، ابوزید احمد بن سلیمان بلخی و ابن اخشید، این نهضت را ادامه دادند تا اینکه کار به تألیفاتی همچون آثار جرجانی و تفسیر کشف انجامید. <sup>۱</sup> همه این تصنیفات، خواندنی و مغتنم‌اند؛ اما هیچ یک حرف آخر را نزده‌اند، اگرچه خود چنین

ادعایی داشته باشند. برخی از این مؤلفان، بر این گمان ناپخته بودند که موضوع اعجاز ادبی قرآن را به جایی رسانده‌اند که دیگر حرف و حدیثی باقی نمانده است! جاحظ در حجج النبوه و باقلانی در اعجاز القرآن<sup>۲</sup>، و جرجانی در دلائل الاعجاز به چنین دعاوی و گمانه‌هایی نزدیک می‌شوند؛ چنانکه عبدالقادر جرجانی می‌نویسد:

من سخن خویش را آشکار می‌گویم و آن را پنهان نمی‌دارم و از هیچ مخالفتی نیز، بیم به دل راه نمی‌دهم. راهی برای اثبات اعجاز در نظم قرآن، جز آنچه من اکنون آشکار می‌سازم، وجود ندارد.<sup>۳</sup>

با این همه، مسئله اعجاز ادبی قرآن، همچنان محور مباحث و مجادلات باقی ماند و گویا پایانی نیز نخواهد داشت.

### اعجاز ادبی قرآن و چند پرسش

اعجاز ادبی قرآن، حداقل با سه سؤال مهم روبه‌رو است:

۱. آیا اعجاز قرآن منحصر به ادبیات آن است؟

۲. معنای اعجاز ادبی قرآن چیست؟

۳. درک اعجاز ادبی قرآن برای همه مؤمنان، اجتهادی است یا تقلیدی؟<sup>۴</sup>

نوشتار حاضر بر آن نیست که گرد این سؤالات بگردد. اما برخی از حواشی مسئله را برمی‌رسد و چشم انداز دیگری را نیز پیش می‌نهد.

در میان کسانی که قرآن را از حیث زبان و ادب آن، معجزه دانسته‌اند، شمار اندکی قائل به اختصاص و انحصار شده‌اند؛ اما اکثر محققان علوم قرآنی، وجه اعجاز قرآن را در ادبیت و عربیت آن منحصر نکرده‌اند. با وجود این، اما قدر متیقن در میان وجوه اعجاز، همین است و بر خلاف دیگر وجوه، مخالفی ندارد. چه آنان که یک وجه برای اعجاز قرآن شمرده‌اند و چه آنان که وجوه متعددی را فهرست کرده‌اند، همگی بر اعجاز ادبی قرآن اذعان دارند. بنابراین اختلاف بر سر وجهی غیر از وجه ادبی اعجاز است. خواه طوسی در تجرید الاعتقاد، می‌نویسد:

واعجاز القرآن قیل لفصاحته و قیل لاسلوبه و فصاحته معا و قیل للصرفه و الكل محتمل؛<sup>۵</sup> گفته شده است که اعجاز قرآن به فصاحت آن است و برخی دیگر

گفته اند وجه آن، فصاحت و اسلوب آن، توأمان وجه اعجاز قرآن است و پاره ای به صرفه، عقیده پیدا کرده اند. همه این وجوه محتمل است.

بنابراین می پذیریم که وجه عمده و یقینی اعجاز قرآن، همانا زبان شگفت و اسلوب هنری آن است؛ اما همچنان پرسش دوم را پیش رو داریم: مراد از اعجاز ادبی چیست؟ این پرسش کوتاه، منشأ آثار فراوانی در علوم بلاغی و صنایع لفظی شده است. از صرف ونحو گرفته تا مطالعات زیبایی شناختی در زبان قرآن، همگی عهده دار پاسخ به این پرسش اند؛ به ویژه آنکه قرآن نیز خود را به بلاغت و زیبایی بیان ستوده است:

– الله نزل أحسن الحديث كتاباً متشابهاً مثاني... (زمر، ۲۳/۳۹)

– و لو جعلناه قرآناً أعجمياً لقالوا لولا فصلت آياته أعجمي و عربي... (فصلت، ۴۴/۴۱)

– و أنزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم و لعلهم يتفكرون (نحل، ۴۴/۱۶)

– و لقد صرفنا للناس في هذا القرآن من كل مثل... (اسراء، ۸۹/۱۷)

– أم يقولون تقوله بل لا يؤمنون. فليأتوا بحديث مثله إن كانوا صادقين (طور، ۵۲/۳۳ و ۳۴)

خوشبختانه شاخه علوم قرآن در میان دانش های دینی همواره رو به تنومندی داشت و هم اکنون نیز پر از برگ و بار است. در میان همه علوم قرآن، موضوع آنهاست، علوم ادبی و فنون بیانی، توجه دامنه دارتری را به خود اختصاص داده و هر روز بر گستره خود می افزاید. اما آنچه کمابیش، همچنان جای بحث و نظر دارد، جوهر ادبی قرآن است. بدین معنا که عناصر اصلی در بیان قرآنی چیست؟ این بحث، با کشف زیبایی های موردی و شگردهای زبانی در برخی آیات، فرق می کند. علوم معانی و بیان، بیشتر به توانایی ها و زیبایی های آیات در بیان محتوا و پیام خود، توجه می کنند. اما می توان این بحث را پیش کشید که آیا این زیبایی ها و توانایی ها قابل امتیازدهی و طبقه بندی هستند؟ نگارنده بر این عقیده است که چنین تبعیضی هنوز ممکن نیست، اما شاید برخی از وجوه بلاغی قرآن از اهمیت بیشتری برخوردار باشد که از قضا کمتر به آن توجه می شود؛ از جمله مسئله سادگی توأم با عمق قرآن که گاهی بیرون از تصور آدمی است.

## اعماق و ابعاد

بر خلاف آنچه مشهور است، قرآن بیش از زیبایی، از سادگی خود سخن می گوید.

بر اهل فن پوشیده نیست که صفات «مبین»، «نور»، «عربی» و «من غیر ذی عوج» بیشتر دلالت بر سراسستی و سادگی دارند. در واقع اعجاز قرآن در همین جا است. یعنی جمع صورت ساده با معنای ژرف.

جمع صورت با چنان معنای ژرف

نیست ممکن جز ز سلطان شگرف<sup>۶</sup>

در فنون بلاغی، این جمع ناممکن، از مصادیق «تناقض نمایی» است. تناقض نمایی که در صنایع ادبی از آن به «طباق» یاد می کنند، از عمده ترین وجوه زیبا سازی کلام است. می سزد در این جا اندکی درباره این آرایه ادبی سخن بگوییم.

تناقض نمایی یا صنعت «طباق» یعنی کنار هم نشان دادن دو خبر، در کنار یکدیگر. مانند کلمات «بکشت» و «انفاس عیسوی» در بیت زیر از حافظ:

این قصه عجب شنو که از بخت وازگون

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

منتها آوردن کلمات متضاد و تناقض نما در سخن، سطوح مخلف و گوناگونی دارد که ساده ترین و بیرونی ترین آن، همان کنار هم نشان دادن کلمات به ظاهر ناهم ساز است. مثال قرآنی این قسم از آرایه طباق، چنین است: فَمَا مِنْ أَعْطَىٰ وَآتَقَىٰ . وَصَدَقَ بِالْحَسَنَىٰ . فَسَنِيْرَهُ لِّلْسِرَىٰ . وَ أَمَا مِنْ بَخْلٍ وَاسْتَغْنَىٰ . وَ كَذَّبَ بِالْحَسَنَىٰ . فَسَنِيْرَهُ لِّلْعَسْرَىٰ . (لیل، ۹۲/۵-۱۰) کلمات «اعطا» و «بخل» و «تصدیق» و «تکذیب» و «یسر» و «عسر» ضد یکدیگر و در عین حال همراه هم در آیه هستند.

در مجموعه های شعری و یا حتی نثرهای فصیح، تضاد به شکل های دیگری نیز رخ می نماید که گاهی چندان بیرونی و آشکار نیست؛ مانند تعبیر «هر جایی» برای شاهی که رخساره به کس ننموده است:

یا رب به که بتوان گفت این نکته که در عالم

رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی

در قرآن نیز این سطح از تضاد را گاه می توان یافت؛ مانند نیازمند شمردن متقین به هدایت که معنایی لطیف و عمیق دارد: ذَلِكِ الْكِتَابُ لَارِيْبٍ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ . (بقره، ۲/۲) این تضاد هر قدر درونی تر و ظریف تر باشد، بر لطف و غنای سخن می افزاید.

در قرآن مجید، نوعی از تناقض‌نمایی وجود دارد که به زعم نگارنده، از گرانیگاه‌های فصاحت این کتاب آسمانی است، و آن جمع‌سادگی با ژرفایی است. اما نخست باید دانست که پیامد ضروری «عمق»، «پیچیدگی» و ناهمواری نیست. عمق از جنس لغز و معما نیست که در آن، میان خواننده و معانی الفاظ، فاصله بسیار می‌افتد و این فاصله، نوعاً به دلیل نتیجه‌نیاز به مقدمات فراوان است. اگر حل یک مسئله ریاضی، به نظر مشکل آید، گاه از آن رو است که برای رسیدن به نتیجه و حل مسئله، باید مراحل بسیاری را پشت سر گذاشت. از این دست مسائل، به مسائل پیچیده یا معما یاد می‌کنند. این وضعیت، مخاطب را وامی‌دارد که تنه به مقدمه‌چینی‌های نویسنده بدهد و مرحله به مرحله پیش رود. اما گاهی فهم سخنی، نیاز به مقدمات چندانی ندارد و توجه به آن، فهم آن را ممکن می‌سازد. این دست سخنان را ساده و روان می‌خوانیم.

از سوی دیگر می‌توان جملات و گزاره‌های معنادار را به دو گونه «عمیق» و «بعید» تقسیم کرد. هر دو از دسترس فهم سطحی و عامیانه، به دورند؛ اما تفاوت در این است که سخن عمیق، هرگز شنونده خود را - هر قدر که عامی و سطحی باشد - دست‌خالی برنمی‌گرداند؛ و چنانچه مخاطب، خواهان معانی و لطایف بیشتری باشد، باید در همان سخن ساده و ظاهراً معمولی، غور کند و ژرفای آن را بی‌یابد. ولی معانی و سخنان بعید، چنین نیستند. آنها یک معنا را بیشتر در خود نگنجانده‌اند که دور از فهم و درک همگانی است.

در مرحله بعد، سخنان عمیق را نیز می‌توان به دو دسته دیگر تقسیم کرد: پاره‌ای از آنها، در عین داشتن عمق، ابعاد متعددی نیز دارند؛ اما گروهی از آنها، فقط عمیق‌اند و بیش از یک بعد ندارند. بسیاری از ضرب‌المثل‌ها و آیات ناب فارسی و غیر فارسی از این گونه‌اند؛ یعنی بسیار عمیق، اما تک‌بعدی‌اند. مثلاً وقتی مولوی می‌گوید:

بر نمد چوبی که آن را مرد زد      بر نمد آن را نزد بر مرد زد<sup>۷</sup>

سخنی است عمیق و جاندار. اما هر قدر که آن را بکاوی، بیش از یک معنای عمیق در آن نمی‌توان یافت؛ بر خلاف بیت زیر که در عین ژرفایی، ابعاد گوناگونی را نیز می‌توان برایش یافت:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد      صد حجاب از دل به سوی دیده شد<sup>۸</sup>

زیرا «غرض»، «هنر»، «حجاب» و حتی «دل و دیده» در این بیت، تاب معانی و چهره‌های گوناگونی را دارند. «غرض»، در این بیت می‌تواند از نوع اختیاری و یا اضطراری آن باشد؛ مانند عشق که نوعی غرض اضطراری است و قدرت پوشانندگی دارد؛ چنانکه گفته اند: الحب یعمی و یصم. همچنین می‌توان غرض را به انواع اخلاقی، نفسانی، رفتاری، اندیشگی و... تقسیم کرد و برای هر یک صدها مصداق تراشید. همه این ابعاد و بلکه بیشتر از آن در کلمه «هنر» نیز دست‌یافتنی است. با هر معنایی که برای غرض می‌کنیم، معنای «هنر» نیز متفاوت می‌شود.

حتی اگر در مثال‌های بالا منافشه باشد، نمی‌توان انکار کرد که شماری از سخنان، در عین عمق، چندین بعد و دیواره هم دارند. برخی از بیان‌ها، همچون طبیعت‌اند که هر چه در آن بیشتر فرو رویم و هر برش تازه‌ای که بدان دهیم، چیز تازه‌ای می‌یابیم. یکی از نویسندگان معاصر، دربارهٔ بیتی از حافظ، این توضیح را می‌آورد که می‌توان آن را از چندین زاویه نگریست و هر بار بعدی از آن را دریافت. همو، سخن دیگری از مولوی را ذکر می‌کند که بسیار عمیق است، ولی یک «بعد» بیشتر ندارد. سپس تفاوت، عمق و بعد را توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

یک معنی ممکن است عمیق باشد، اما یک بعدی، و برعکس ممکن است ساده باشد، اما چندبعدی. این سخن مولوی، سخت عمیق است، اما یک بعد بیشتر ندارد:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست.<sup>۹</sup>

آنکه این سخن را می‌فهمد، یک معنی را دریافته و آنکه آن یک معنی را درنیابد، هیچ چیز دستگیرش نشده است و چه بسا آن را نادرست و مسخره‌انگارد. اما این سخن وی:

نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

یک بعدش، همان است که نی داستان چوپانی خونین دل و تنها و غمگین را حکایت می‌کند. ناله‌هایش، ناله‌های عشق است و بیانش، بیان درد. اما در بعد دیگری، نه‌نی‌ای در کار است و نه‌نی‌زنی، و نه عشقی و نه خون‌دلی. داستان دیگری است. انسان است که ناله می‌کند؛ از اصل خویش دور مانده و به این خراب‌کدهٔ غربت افتاده و دلش بسوی موطن مألوف در پرواز است. در این سو، افلاطون است که می‌اندیشد و در آن سو مجنون است که می‌نالند.

حافظ خودمان، بهتر از شاعران دست دوم غزل نمی‌سراید. سخنش طرز سخن خواجه دارد و به روشنی می‌توان دریافت که کلمات و تعبیرات در پنجه‌توانای سعدی، استاد سخن، رام‌ترند. با این همه حافظ کجا و سلمان و خواجه و حتی سعدی و فردوسی کجا؟ چرا؟ چون سخن حافظ، چندلایه است و از طرف دیگر آن که لایه‌روینش را می‌بیند، نمی‌تواند لایه‌زیرینش را بر آن قیاس کند. چه، لایه‌ها با یکدیگر نه تنها همانند نیست، بلکه گاه به طریقی شگفت‌انگیز، از یکدیگر دور است و گاه نیز با هم متضاد. درباره‌ی بیان حافظ می‌توان سخنی را که هانری برگسون راجع به فلسفه‌ی دکارت می‌گوید، گفت که: «اثر وی همچون طبیعت است؛ هرچه بیشتر در آن فرو رویم و هر برش تازه‌ای که بدان دهیم، چیز تازه‌ای می‌یابیم...» سخن شناسان خودمان به این نکته اشاره کرده‌اند و گفته‌اند: بیان هنرمندانه، آن است که در آن «یذهب ذهن السامع ای مذهب ممکن». ۱۰

[یعنی ذهن شنونده به هر جایی برود]

درباره‌ی قرآن نیز، این حقیقت را باید همیشه در پیش چشم نگه داشت که فقط به عمق معانی آیات نیندیشیم؛ بلکه در کنار عمق‌پیمایی می‌توان به لایه‌ها و برش‌های عرضی آیات هم توجه کرد. بسیاری از مضامین ساده و کوتاه قرآن، چندین لایه و بُعد دارند که غیر از عمق و لایه‌های درونی محسوب می‌شوند. جوهر هنری کلام قرآن، بیشتر در ابعاد آیات است تا اعماق. زیرا وقتی سخنی به هنر آراسته می‌گردد و مجال بازگویی هنرمندانه می‌یابد، بر ابعاد خود می‌افزاید و سپس به سوی اعماق می‌رود. هنر، بعدافزا است و به طور خلاصه باید گفت که بخشی از هنر کلامی قرآن را باید در آیاتی جستجو کرد که به نظر ساده و سهل می‌آیند، اما مکعبی از سطح‌های گوناگون‌اند و نباید سادگی و سهولت بُعد نمایان آنها، ما را از ابعاد ناآشکارشان غافل کند.

پیش از آنکه مثالی از قرآن در این باره بیاوریم، جا دارد به توجه فقهای اسلام به این نکته باریک در برخی آیات و روایات اشاره کنیم. آنان، وقتی به آیه یا روایتی ساده و کوتاه در بیان انبوه گزاره‌های دینی می‌رسند، آن را از زوایا و گوشه‌های متفاوت می‌نگرند و از هر گوشه، معانی ناگفته‌ای را بیرون می‌کشند. مثلاً آیه‌ی ساده و بسیار بدیهی «نفی حرج» را از هر سو می‌نگرند و با تغییر زاویه دید، احکام فراوانی را بر آن بار می‌کنند. روشن است که از یک چشم‌انداز، نمی‌توان همه‌ی ابعاد آیه‌ای مانند «نفی حرج» را دید؛ اما با تغییر

منظر، آیه نیز سخن‌های تازه می‌گوید. یا حدیث «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که معنایی ساده دارد، در دست فقیهان، مبنا و اساس صدها فتوا و استنباط فقهی شده است که بخشی از آن فواید، مربوط به عمق روایت و بخشی دیگر مرهون ابعاد مختلف آن است. آیا نمی‌توان این فضیلت همه‌سونگری و کشف ابعاد را در آیات نیز به کار گرفت؛ به ویژه آنکه می‌دانیم کلام، هر قدر هنرمندانه‌تر باشد، قابلیت بیشتری برای این دست عملیات «معنایابی» دارد. قرآن، هنری‌ترین کلام موجود است و به همین رو باید، غیر از اعماق، به ابعاد آن نیز توجه کرد. کلام هنری، کلامی است که ساده می‌نماید؛ اما یک سویه و تک‌بعدی نیست. سخن پیچیده، می‌تواند بی‌ضلع و زاویه باشد، اما سخن هنرمندانه، شکلی هندسی و متشکل از چندین ضلع و زاویه دارد.

### هنرنمایی آیات در ابعاد

آیاتی همچون لیس‌کمثله شیء (شوری، ۱۱/۴۲)، با همه سادگی و روشنی، غیر از ژرفایی که دارند، می‌توانند در جهات مختلف دید محقق قرار گیرند و از هر زاویه، معانی و اصولی مستقل را باز گویند. همین آیه شریفه (لیس‌کمثله شیء) چنانچه از منظر هستی‌شناختی، بررسی شود، گویای هزار نکته باریک‌تر از مو است که کمابیش، به بحث و بررسی گرفته شده است؛ اما غیر از این، منظرهای دیگری نیز وجود دارد که ما را به تماشای خوانند. از این مناظر جدید، پیام‌های دیگری به بیننده مخاברה می‌شود. مثلاً چنانچه همین آیه شریفه را به علم سیاست و مباحث اجتماعی بسپاریم، فرستنده این پیام مهم و بزرگ است که هیچ حاکم و قدرتی در جهان، هر قدر که مشروع و مقبول باشد، نباید همه‌شئون مادی و معنوی جامعه و حکومت را، ملک خود بداند و مثلاً همچون خداوند، دانستن اسرار شخصی و کیفر و پاداش بر اساس انگیزه‌ها را نیز در حوزه حکمرانی خویش آورد. زیرا وقتی حاکمی، خود را مالک و فرمانروای کشوری دید، به خود اجازه می‌دهد که برای حفظ و بقای حکومتش، به هر وسیله‌ای متوسل شود؛ حتی با گماشتن کسانی برای کشف اسرار شخصی مردم. چنانچه چنین حاکمی، پایبند قوانین الهی باشد، فقط آیاتی همچون لیس‌کمثله شیء می‌تواند جلو او را بگیرد و وی را از این کار که فقط در حوزه قدرت و سزاواری‌های خدا است، بازدارد. بدین رو آیه‌ای مانند لیس‌کمثله شیء، در دل خود



پیام‌های بسیاری را نهفته است؛ از جمله: لیس کمثله موجود؛ لیس کمثله حاکم؛ لیس کمثله محبوب؛ لیس کمثله معشوق؛ لیس کمثله حکیم؛ لیس کمثله ناصر؛ لیس کمثله ذوق؛ لیس کمثله سلطان؛ لیس کمثله من یطمئن به القلوب؛ لیس کمثله مقدس؛ لیس کمثله قاضی....

مثلاً برداشت «لیس کمثله معشوق» می‌تواند اساس و ریشه بسیاری از مباحث عرفانی و ذوقی باشد؛ چنانکه هست:

هر چه جز عشق خدای احسن است      گر شکرخواری است آن جان‌کندن است  
همین مضمون را که در سایه آن برداشت عرفانی از آیه، پدید آمده است، مولانا در دیوان شمس به زبان غزل بیان کرده است:

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد      خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد  
ای عقل تو به باشی در دانش و در بینش      یا آن که به هر لحظه صد عقل و نظر سازد  
بگذار شکرها را بگذار قمرها را      او چیز دگر داند، او چیز دگر سازد  
همچنین بسیاری دیگر از آیات شریف قرآن؛ از جمله کریمه کلّ يعمل علی شاکلته، (اسراء، ۸۴/۱۷) که می‌تواند مبنا و آغاز خوبی برای بسیاری از مباحث روان‌شناسی و جامعه‌شناسی قرار گیرد.

قرآن از این جهت، تفاوتی با عالم تکوین ندارد؛ یعنی همین سادگی اما پر نقش بودن، یکی دیگر از وجوه شباهت میان کتاب تکوین و تشریح (قرآن) است. در این عالم نیز اموری هستند که رازآلود و سرشار از رمز و رازند؛ اما تاکنون دریافته ایم که رازآلودگی، غیر از پیچیدگی و غموض است؛ یعنی نباید پنداشت که راز، امری پیچیده و سر به مهر است که گشودن آن نیاز به عملیات سخت و طولانی فکری دارد. حافظ این خصیصه عالم تکوین را به نیکی بازگفته است:

چيست اين سقف بلند ساده بسیار نقش      زین معما هیچ کس در جهان آگاه نیست  
سقف آسمان در عین آنکه بسیار نقش است، ساده و صمیمی نیز هست. شگفتی و رازآلودگی آن، در همین سادگی است که پذیرای هزاران نقش شده است. اما اگر ساده و شفاف است، چرا معما است و هیچ دانا از آن آگاه نیست؟ کلید حل این معما در توجه به ادغام سادگی با پرنقشی است. بنابراین باید توجه داشت که روانی و سادگی و سهولت

پاره‌ای از آیات قرآن، نباید محقق را به این گمان اندازد که راه را تا پایان پیموده است؛ بلکه قرآن، همچون سقف آسمان است که در عین ساده بودن، پرنقش است، و این خصیصه و فضیلت کلام هنرمندانه است. هنر کلامی قرآن، تنها در فصاحت الفاظ و بلاغت بیان آن نیست؛ این نیز جای دقت‌ها و صرف‌همت‌های بسیاری دارد که هر سخنی را می‌توان از چندین منظر نگریست و از هر نظرگاه، راه به جایی برد.

- 
۱. خانم عایشه بنت الشاطی در مقدمه کتاب خود، شرحی مجملی از این تاریخچه را بازگو کرده است: ر. ک: دکتر عایشه بنت الشاطی، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، مقدمه.
  ۲. اعجاز القرآن، مقدمه/ ۸-۵۲.
  ۳. دلایل الاعجاز، مقدمه، به نقل از اعجاز بیانی قرآن/ ۱. خانم بنت الشاطی به نیکی از عهده گزارش این دست‌دعای برآمده و سیر تاریخی آنها را نیز آورده است. (ر. ک: همان، مقدمه)
  ۴. درباره این پرسش باید در مجال مستقلی سخن گفت و در این جا به ذکر آن بسنده می‌شود. ر. ک: علامه حلّی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد/ ۲۸۱.
  ۵. مولوی، مثنوی.
  ۶. مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۱۲.
  ۷. همان، بیت ۳۳۴.
  ۸. مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۲.
  ۹. علی شریعتی، سلمان فارسی، مقدمه/ ۴-۶.